

بیوه مردان سیاه

کتاب چهارم: ضیافت‌های بیوه مردان سیاه

ایزاک
آسیموف

سعید سیمرغ

www.ketab.ir

www.ketab.ir

رشناسه: آسیموف، آیزاک، ۱۹۲۰ - ۱۹۹۲ م. Asimov, Isaac.
نوان و نام پدیدآور: ضیافت های بیوه مردان سیاه/ نوشته آیزاک آسیموف؛ ترجمه سعید سیمرغ.
شخصیات نشر: تهران: کتابسرای تندیس، ۱۴۰۲.
شخصیات ظاهری: [۲۸۰] ص.؛ ۵/۱۴×۵/۲۱ س. م.
فروست: بیوه مردان سیاه؛ کتاب چهارم.
شابک: ۲-۸۳۶-۱۸۲-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: Banquets of the Black Widowers, 1984.
موضوع: داستان های آمریکایی -- قرن ۲۰ م. American fiction -- 20th century
رشناسه افزوده: سیمرغ، سعید، ۱۳۵۹ - ، مترجم
شماره کتابشناسی ملی: ۹۲۶۱۶۶۲
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیا

www.ketab.ir



کتابسرای تانديس

ضیافت های ییوه مردان سیاه. کتاب چهارم

نویسنده: آیزاک آسیموف

مترجم: سعید سیمرخ

چاپ اول: تابستان ۱۴۰۲

شمارگان: ۳۰۰

چاپ: غزال

صحافی: کیمیا

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۸۲-۸۳۶-۲

قیمت: ۱۹۰۰۰۰ تومان

دفتر: تهران، خیابان ولی عصر، نرسیده به خیابان استاد مطهری، خیابان حسینی زاد، پلاک ۱۰ واحد ۲
کتابفروشی: تهران، خیابان ولی عصر (عج)، نرسیده به خیابان استاد مطهری، شماره ۱۹۷۷
تلفن: ۰۲۱۸۸۸۹۲۹۱۷ - ۰۲۱۸۸۹۱۳۸۷۹
www.tandispub.com

تمام حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی، از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا نیست. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

۷	پیشگفتار
۱۱	شصت میلیون تریلیون ترکیب
۳۱	پسگفتار
۳۳	زنی در بار
۵۵	پسگفتار
۵۷	راننده
۷۷	پسگفتار
۷۹	سامری خوب
۹۹	پسگفتار
۱۰۱	سال اجرا
۱۲۱	پسگفتار
۱۲۳	می توانی اثباتش کنی؟
۱۴۳	پسگفتار
۱۴۵	اسباب بازی فیزیکی
۱۶۵	پسگفتار
۱۶۷	دوشنبه ای در آوریل
۱۸۷	پسگفتار
۱۸۹	نه جانور، نه انسان
۲۰۹	پسگفتار
۲۱۱	موقرمز
۲۳۳	پسگفتار
۲۳۵	خانه ی اشتباه
۲۵۷	پسگفتار
۲۵۹	مزاحمت
۲۸۰	پسگفتار

پیشگفتار

این چهارمین کتاب از مجموعه‌ی «بیوه‌مردان سیاه» است و پس از نوعی تأخیر عرضه شده است. سومین کتاب که «پرونده‌های بیوه‌مردان سیاه» نام داشت در سال ۱۹۸۰ منتشر شد و می‌توانست به‌یمنید برای نوشتن دوازده داستانی که در این کتاب ارائه شده، چهار سال زمان صرف شده است.

این مدت بیش از زمان معمولی است که اگر ذهنم را روی کار بگذارم، برای نوشتن یک دوجین داستان طول می‌کشد، و در این رابطه توضیحی وجود دارد. حدود چهار سال پیش، مجله‌ای از من درخواست کرد برای هر شماره‌اش یک داستان معمایی بنویسم که به معنی دوازده داستان در هر سال بود. قرار بود هر داستان فقط حدود دو هزار واژه طول داشته باشد و در مورد این که توانایی انجامش را داشتم یا نه، هیچ بحثی نبود. داستان فقط نصف روز در هر ماه وقت مرا می‌گرفت - و از آن جور چالش‌هایی بود که دوست داشتم.

به همین دلیل به مدت سه سال به نوشتن آن داستان‌ها ادامه دادم.

ولی در این جا نکته‌ای وجود دارد. اگرچه خود موضوع نوشتن مسئله‌ای کوچک است، باز هم باید هر ماه یک معما می‌ساختم. داستان‌ها باید معماهایی می‌بودند و در آن‌ها تمام سرنخ‌ها پیش روی خواننده قرار می‌گرفت، شاید برایتان تعجب‌برانگیز باشد که چقدر زمان لازم است تا بتوانید یک پیچش کوچولوی

هوشمندانه ابداع کنید. شاید دلتان بخواهد داستان‌تان را بند این موضوع کنید که یکی از شخصیت‌های آن کوررنگ است، ولی با آن چه کاری می‌شود انجام داد که قبلاً انجام نشده باشد؟

خب، من از عهده‌اش برآمدم. راهی پیدا کردم برای پنهان کردن بسته‌ای که نزدیک دو متر ارتفاع و سه سانتیمتر کلفتی دارد، به نحوی که نشود پیدایش کرد؛ یا راهی برای فهمیدن این‌که نویسنده‌ای واقعاً نویسنده است، آن هم از روی نحوه‌ی چیدمان اتاق کارش و از این جور چیزها.

و همه‌ی این‌ها یعنی به دردرسر افتادن با بیوه‌مردان سیاهم. هر بار که می‌خواستم به یک طرح جالب برای ضیافت‌های آن‌ها فکر کنم، می‌فهمیدم پیچشی که می‌خواهم آن را به کار ببرم، به جای بیوه‌مردان سیاه باید در یکی از داستان‌های ماهانه‌ام استفاده شود. مهلت بی‌رحم و مروت در حال نزدیک شدن بود و نمی‌توانستم برایش کاری انجام دهم.

در نتیجه به مدت یکی دو سال که بابت داستانی از بیوه‌مردان سیاه نوشتم، نتیجه‌اش هم این شد که کم‌کم نامه‌های گلایه‌آمیز خوانندگانم به دستم می‌رسید که می‌خواستند بدانند چه مشکلی پیش آمده است، البته چنین چیزهایی مایه‌ی دلخوشی بود، زیرا دست خودم نبود و تعداد کسانی که اصرار داشتند بدون آن داستان‌ها نمی‌توانند زندگی کنند باعث می‌شد خوشحال شوم؛ ولی همین حس گناه هم را هم فعال می‌کرد.

هر کاری از دستم برآمد انجام دادم. سی تا از داستان‌های کوتاه ماهانه‌ام را برداشتم و آن‌ها را کنار هم در کتابی به نام معماهای باشگاه اتحاد عرضه کردم که در سال ۱۹۸۳ توسط دابلدی منتشر شد، که البته خوب هم فروخت، ولی خب، این دوتا که یک چیز نیستند.

و آن‌گاه، بدون هیچ‌گونه اصراری از طرف من، مجله‌ای که داستان‌های ماهانه‌ی مرا منتشر می‌کرد، هیئت اجرایی‌اش را عوض کرد و به من هم گفته شد می‌توانم نوشتن برای آن‌ها را متوقف کنم. خیالم تا حدودی راحت شد. بی‌درنگ به سراغ بیوه‌مردان سیاهم برگشتم و حالا می‌توانیم کتاب ضیافت‌های

بیه مردان سیاه را داشته باشیم. اطمینان می‌دهم تا زمانی که زندگی و سلامتی‌ام اجازه دهد، به نوشتن این داستان‌ها ادامه خواهم داد.

حالا که حرفش پیش آمد، نوشتن معماهای کوتاه باشگاه اتحاد را هم کنار نخواهم گذاشت. از آن‌ها هم، تا زمانی که روح مرا در حرکت نگه دارد خواهم نوشت. راستش تا حالا چهارتا از آن‌ها را به الری کوینز می‌ستری مگزین فروخته‌ام. ولی حالا دیگر مجبور نیستم هر ماه یکی بنویسم، و مجبور نیستم تمام ذخیره‌ی حقه‌هایم را صرفشان کنم!

www.ketab.ir